راستی از دیدگاه عقل آزاد از زندان اسلام

امیر سپهر

هفته ای نیست که ما در آن شاهد بازتاب خبر درونسوز خودکشی چند دختر جوان و نازنین و جگر گوشه ی خودمان در رسانه ها نباشیم. همچنین شاهد خبر مرگ جانکاه جوانان برومند و دلبندمان که در دام اعتیاد گرفتار بودند و هزاران بلای کمرشکن دیگری از این دست.

در درازای این سی سال، مشتی انسان نمای پست و سر بر و متجاوز انیرانی، جامعه ی ما را با آنچنان شتابی به سوی انحطاط و بی معنویتی برده اند که اینک اگر گفته شود که ایران کنونی، امروز منحرف ترین و بی معنویت ترین جامعه در جهان است، سخنی گزاف نخواهد بود.

از دید من، تمامی این مصیبت های بی سابقه و بی اخلاقی ها و درد های جانکاه ملی هم، همگی ناشی از استیلای نمایندگان راستین اسلام و پیروان حقیقی محمد ابن عبدالله و علی ابن ابیطالب در این سی ساله بر ایران است. به ویژه از اصل« **راستی ستیزی**» و گسترش دروغ و بی معنویتی و سنت تجاوز و دزدی که در نهاد و گوهر آیین آنان است.

نگارنده بحث «**راستی**» را از اینروی به میان انداخته ام که تا این گوهر و سرمایه ی، یعنی «**راستی**» به جامعه ما باز نگردد، اوضاع ما بی گمان روز به روز هم بدتر از این خواهد شد، حتا در نبود جمهوری اسلامی. زیرا که ملایان در این سی ساله آنچنان ریشه ی فرهنگ ما را به میکرب اسلام آلوده ساخته اند که اگر ما نتوانیم این نرم های کنونی را از بن دگرگون سازیم، درخت ضد فرهنگ کنونی ما، شوربختانه حتا در نبود ملایان نیز همچنان مسلمان دروند و صد چهره و بی معنویت به بار خواهد آورد نه انسان راستین.

تنها راه این کار هم کنار گذاردن این تعارف های دروغین، این پرده افکندن بر روی راستی ها بنام نگهداشت جانب ادب در سخن گفتن و پذیرش بی چون و چرای راستی های موجود در میهنمان است.

راستی را بشناسیم و به سوی راستی باز گردیم

در مورد راستی، پیش از هر چیزی نخست اینرا بیاورم که هنگامی که ما از «**راستی**» سخن می گوییم، این «**راستی**» که ما مراد داریم هرگز همانی نیست که اسلام و تشیع و ملایان نیز از آن سخن می گویند. این مهم از اینروی آوردم که نگاه بیشترین مردم ما به فروزه ی«**راستی**» نیز شوربختانه بسان هر چیز دیگری، یک نگاه اسلامی و دگرگون است. به دیگر سخن، از آنجا که نگاه مردم ما به «**راستی**» هم از پشت دریچه ی اسلام سر تا پا دروغ است، آنان حتا خود «**راستی**» را نیز **ناراست** می بینند.

تعریفی که اسلام و بویژه فقه امامیه «شیعی» از فروزه ی راستی به دست می دهند پرهیزگاری، دینداری و خداپرستی است، که نمود های عینی و آشکار آن هم مثلاً مشروب نخوردن، نرقصیدن، خوش نبودن، شادخواری نداشتن، بی اعتنایی به زندگانی این جهانی و عبادت کردن و نمازخوانی و کارهایی از این دست است.

اموری که بیشترین بخش آن هم بسان تمامی اصول و سنت های اسلامی، دروغین، از سر شیادی و برای ظاهرسازی است. بسان همان تبلیغ سرسام آور مهم نبودن شهوات و جهاد با هوای نفس در قرآن و سنت خود محمد ابن عبدالله و احادیث است، اما در عمل حتا تجاوز به دختر بچه های شش ساله کردن، تمام عمر در پی شهوترانی رفتن و حتا برای فرونشاندن آتش شهوت اهریمنی خود سوره و آیه آوردن. به پیروی از وی هم همین زنبارگی های شرم آور که شیخ و مفتی و عابدان و زاهدان اسلام دارند.

در حالی که این «**راستی**» که ما آنرا مراد داریم، حتماً یا بطور کلی به معنای پرهیزگاری و مثلاً خوب زیستن نیست. گر چه بدی و خوبی هم هر دو اموری نسبی و سلیقه ای هستند، چه که «خوب» پاره ای « بد» پاره ی دیگر و بد ایشان خوب آنان است. اساساً آنانکه «**راستی**» را به «**پرهیزکاری**» تعبیر می کنند، پاک در اشتباهند. همانگونه که کسانی هم که از این هر دو، یک معنا را برداشت می کنند، معنای راستی و پرهیزگاری را نمی

شناسند. هر کدامی از این دو فرزوه کاربرد و معنای ویژه خود را دارند که داشتن هر کدام از آن ها هم لزوماً به معنای داشتن آن دیگری هم نیست.

گاهی یک فرد یا جامعه می تواند «**راستی باور**» باشد اما اعتنای چندانی به «پرهیزکاری» نداشته باشد. و آنچه هم که یک جامعه را پاکیزه تر نگاه می دارد «**راستی**» است نه پرهیزگاری. باید دانست که در جوامع پیشرو و آزاد از فشار مذهب، «**پرهیزگاری**» یک امر شخصی است. در حالیکه «**راستی**» در همان جامعه یک ارزش بزرگ اجتماعی به حساب می آید.

برای نمونه در همین غرب اروپا و بویژه این تبعیدگاه من، احترام به باور ها و ناباوری ها و چگونه زیستن هر کسی، یک پرنسیپ اجتماعی است که همه آنرا پذیرفته اند. در این دیار هر کسی حق دارد که هر اندازه که دلش خواست مشروب بخورد، با هر تعداد آدمی که خواست سکس داشته باشد و هر چیزی را هم که دوست نداشت رد کند، حتا وجود خداوند و عیسی وموسی و مریم و انجیل و تورات و عاد و ثمود را. هیچ کس هم از او آزرده نمی شود و وی را بی آزرم و بی شرف نمی انگارد.

زیرا تمامی آنچه که آوردم در محدوده ی «پرهیزگاری» و مربوط به شیوه ی تفکرو زندگی شخصی خود شخص است. حال اگر انسانی با برخورداری از این همه آزادی، میانه روی پیشه کرد و هرگز افراط کاری نکرد، پرهیزکار محسوب می شود.

لیکن همان آدم که شبانه روز خود را به خوشباشی سپری می کند و بی باور است و مردم اینجا هم هیچ بر او خرده نمی گیرند، اگر در همین جامعه ظاهرآ بی بند و بار، حتا یک دروغ کوچک هم بر زبان جاری سازد، از دید همگان، انسانی پست و بی وجدان و اخلاق قلمداد خواهد شد، ولو آن دروغ در مورد رابطه ی جنسی وی با کسی غیر از همسر خودش باشد.

بدین سبب که او با دروغ گفتن، اصلی را به زیر پای می نهد که «**راستی**» نام دارد و می تواند جامعه را به «**ناراستی**» و در پی آمد آن هم به حقه بازی و تباهی سوق دهد. بگذریم از اینکه در این جامعه اصولآ فردی به خود اجازه نمی دهد که فضول زندگی فرد دیگری باشد و یا اصلآ رفتار دیگران را کنترل کند. اینجا، انسان کرامت دارد و مدیریّت زندگی و کردارش با خود او است نه با ولی فقیه و فلان پاسدار چاقوکش و خود متجاوز.

بنا بر این، می بینیم که گوهر گرانبهای «**راستی**» که بیمه سلامت اخلاقی یک جامعه است، تنها در میان مردمانی مجال خود نمایی و رشد می یابد که آن مردم تخته بند تعصبات کهنه ی ارتجاعی نباشند، هر کس حق دیگری را در انتخاب راه و روش زندگی خود به رسمیّت شناسد و هیچ فرد و گروهی هم کسی را به پرهیزگاری مجبور نسازد. هیچ کس هم خود را معلم اخلاق دیگران مپندارد و سرانجام اینکه، جوی بر وجدان عمومی جامعه حکمفرما باشد که بقول **ماکس وبر**، جامعه به« **بیطرفی ارزشی**» رسیده باشد.

به دیگر سخن، هیچ کس باور ها و ارزش های شخصی خود را جهانشمول که سهل است، حتا «جامعه شمول» و «شهر شمول» هم مپندارد که دیگران را به جرم خروج از آن ارزش ها و باورهای خودی، به بدی و کفر و بی ناموسی و بی اخلاقی و فاحشگی یا زنبارگی **...** متهم سازد.

یا به بیانی مثالی، جامعه بسان جامعه ی بیمار و اسلام زده ی ما لبریز از دروغ و دورنگی و ظاهر سازی نگردد که در آن، هر آدمی خیال کند اگر خواهش های نفسانی و طبیعی خود را از دیگران پنهان کند، انسانی قابل احترام و مثلآ دیندار است، و نداند که اتفاقآ همین پنهانکاری ها و ظاهر سازی ها است که جامعه را به سوی دروغ و همه ی جنایات سوق می دهد، نه بیان خواهش ها. چه که این دروغ لعنتی، اصلآ مادر تمامی بی فرهنگی ها و آلودگی ها و جنایت ها در هر جامعه ای است.

سرکوب و پنهان کردن خواهش، نه تنها ازعطش خواستن نمی کاهد، بلکه آتش اشتیاق آدمی را هزاران بار هم مشتعل تر می سازد و او را به سمت کار های خطرناک پنهانی سوق می دهد. وقتی فرهنگی، نیاز های بدیهی انسان را به رسمیّت نشناخت، یعنی آنرا از حالت طبیعی و انسانی خارج ساخته و حالت زیر زمینی و جنایی بدان داده است. وقتی هم که امری زیر زمینی شد ونتوان در باره ی آن بحث کرد و انحرافات آن را بر شمرد، طبیعی

ترین محصولات شوم و خانمان بربادده این پنهانکاری ها هم همین انحراف ها و کثافات و جنایات جنسی است که ما امروزه در ایران شاهد آن هستیم.

من از این سبب مسئله جنسی را مطرح می سازم که بدون هیچ تردیدی منشأ نود درصد این ناراستی ها و دروغ ها و فریب ها و تجاوز های جنسی و صد چهره داشتن ها در جامه ما، همین مسئله جنسی است. ریشه ی این نود درصد ناراستی ها هم در اسلام و وجود آخوندیسم در جامعه ما است. در اینکه اسلام زن را به عنوان یک انسان کامل و داری اندیشه و حق گزینش نمی شناسد.

دوستی دارم پزشک و در حال حاظر مقیم کانادا که تا از پیش از مهاجرت، سالهای درازی در پزشکی قانونی تهران کار کرده است. او برایم می گفت که بیش از نود و پنج در صد از دخترانی که دست به انتهار می زنند، یا قربانیان تجاوز هستند و یا کسانی هستند که بکارت خود را در رابطه ای عشقی از دست داده اند، لیکن مرد بکارت برداشته، حاظر به ازدواج با ایشان نبوده.

او می گفت بیشترین دلایل خودکشی کسانی که قربانی تجاوز می گردند، افسردگی شدید ـ کابوس های شبانه ـ رازداری از ترس بی آبرویی و در نتیجه تنها ماندن ـ نداشتن غمخوار و ترس از خانواده است. یعنی ترس از اینکه چنانچه این درد و آسیب روحی خود را با خانواده خویش در میان نهند، بجای دریافت مهر و تقویت روحیه، حتا با انتقام افراد خانواده نیز مواجه گردند.

سبب انتهار بکارت باختگان هم بیشتر ناشی از برملا شدن دروغین بودن عشق و وعده ی ازدواج مردانی است که بکارت ایشان را برداشته اند. همچنین سرخوردگی شدید ـ ترس از رسوایی ـ ترس از کشته شدن بوسیله برادران و پدر ـ ترس از لو رفتن نبود بکارت پس از ازدواج و از دست دادن شوهر و یا حتا انتقام او است.

امروز در جوامع خردگرا و آزاد از جبر مذهب، آموزش جنسی به نوباوگان از ده ـ دوازده سالگی، یکی از مهم ترین دروس مدارس است. زیرا این امر بدون شک مهم ترین و حساس ترین مسئله ی اجتماعی است که هیچ ملتی بدون پذیرش این حقیقت و حل مشکلات آن، قادر به پیشرفت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی نیست.

اصلاً این سخن یاوه و دروغ خانمان برباده در میان ما چیست که حتا ایرانیان مثلاً بیزار از ملا ها هم می گویند که **:** «ای بابا، سکس که مهم نیست**!**». چگونه سکس مهم نیست وقتی اساساً جریان بقای بشر در گرو همین امر از همه چیز حیاتی تر است**؟!** این سخن یک یاوه ی پلید و چند سویه است و اوج بی معنویتی.

چون هم خود گوینده می داند که بیهوده می گوید، هم می داند که شنونده هم می داند که او یاوه می گوید، از سویی هم، شنونده هم می داند که گوینده دروغ می گوید ـ اینرا نیز می داند که گویند هم می داند که او می داند که دروغ می گوید، با وجود این، هر دو کاملاً دانسته و با وقاحتی بی اندازه، هم دروغ می گویند و هم دروغ می شنوند و هم هر دو هم این پستی و بی اخلاق را به دروغ تأیید می کنند.

نام چنین پلیدی اندر پلیدی را هم گذارده اند «رعایت اخلاق»**!** به بیانی روشن، یعنی امری که به راستی دیگر اوج دروغ و دورنگی و پلیدی و بد اخلاقی است، در جوامع مذهب زده و بویژه جوامع اسلام زده، یک ارزش اخلاقی به حساب می آید.

ما وقتی رهایی راستین و ریشه ای را در گرو «**راستی**» می دانیم، بدین سبب است که دروغ، مادر و زاینده ی تمامی انحراف ها و تجاوز ها و جنایت ها و دیگر پلیدی ها است. پدری که نمی پذیرد دختر نوجوان او نیازمند معاشرت با جنس مخالف و حتا سکس است، نه تنها فرزند خود را به دروغگویی و پستی وامی دارد، بلکه حتا او را طعمه ی یک تجاوز جنسی می سازد.

دختری گول متجاوز را می خورد و مورد تجاوز قرار می گیرد و کارش به خودکشی می کشد، که محرومیّت شدید جنسی داشته باشد ـ فاقد آزادی معاشرت از سوی پدر و مادر خود باشد ـ نتواند در باره ی مشکلاتش با خانواده خود سخن گوید و در نتیجه از کمک و حمایت خانواده خود محروم باشد. من به ویژه دختران را آوردم، زیرا شوربختانه همچنان حتا مثلاً روشن اندیش ترین خانواده های ایرانی هم معاشرت و روابط جنسی پسرانشان

را با بیست دختر، افتخاری بزرگ به حساب می آورند و داشتن یک دوست پسر از سوی دخترانشان را بی ناموسی و ننگ.

در حالیکه بدین «**راستی**» نمی اندیشند که هر یک از آن بیست دختر که با پسرانشان سکس دارند هم معمولآ مادران و پدران متعصب و نابخرد چون خود ایشان دارند و آن بیست دختر بی آگاهی خانواده های خود در چنین رابطه هایی هستند. همچنانکه بدون شک دختران خودشان هم بی آگاهی خودشان با پسرانی رابطه دارند که لابد آن پسر مسلمان هم با بیست دختر محروم و سرکوب شده و نگونبخت دیگر قربانی اسلام رابطه دارد.

و ای بسا که هر یک از آن دختران هم با بیست پسر دوستی داشته باشند. زیرا شمار دختران در ایران بیست برابر پسران نیست که بتوان تصور کرد هر پسری می تواند بیست دوست دختر داشته باشد. تمام این دروغ ها و خود فریبی ها هم تنها ناشی از وجود همین آیین سربری و زنکش است که هیچ احساس انسانی و نیاز و حقی را برای زن به رسمیّت نمی شناسد.

اگر شما فقه شیعه را مطالعه کنید، خواهید دید که بزرگترین رسالت این آیین، مراقبت از پس و پیش مسلمین است. به گونه ای که اگر این بحث لجن اندر لجن جماع و لواط را از رساله ی هر بزرگ ملا و یا مرجع تقلید حذف کنند، دیگر چیزی در آن رساله باقی نخواهد ماند، الا شاید ده در صد از آن. که تازه، حتا نیمی از همان ده در صد هم به آلت تناسلی حیوانات، یعنی به پس و پیش سگ و شتر اسب و الاغ مربوط می شود و چگونه رفتار کردن مسلمین با ادرار کوچک و بزرگ آن حیوانات.

فرجام سخن اینکه اگر در هستی شناسی و جهان بینی ایرانی بر خلاف آیین تازی، « **راستی**» بر تر از «**پرهیزگاری**» و هر ارزش دیگری بر شمرده شده، بدین سبب است که هر جامعه ای با «**راستی**» ـ یعنی با بیان روشن و پذیرش و نقد کژیی های خود، بدون شک به پرهیزگاری نیز دست خواهد یافت. لیکن هر آیینی که رسالت خود را تنها گسترش پرهیزگاری بداند، بی تردید ریشه ی راستی ها را سوزانده، جامعه را به دروغ و ظاهر سازی کشانده و آدمیان را به چند رویی و بی معنویتی سوق خواهد داد.

طبیعی ترین برآیند این ظاهرسازی ها و پنهانکاری ها و دروغگویی ها و ده چهره داشتن ها هم، چیزی جز همین جنایت ها و تجاوز ها و خودکشی ها و نکبت ها و حقه بازی ها نخواهد بود که در جمهوری اسلامی وجود دارد و حکیم بزرگ توس بدان بی معنویتی ها « **آز**» و« **دیوانگی**» نام داده. همانگونه که حکیم اساسآ گوهر دین بهی را هم همین « **راستی**» خوانده است.

جز از راستي هر که جويد زدين بـــر او بـــاد نفـــرين بی آفـــرين
همه راســـتی جوی و فرزانگی ز تـــو دور بـــــاد آز و ديوانگی

پاره ای از اینکه مشتی دستاربند ناپاک و غارتگر و جنایت پیشه مردم ما را به بی باوری کشانده اند بسیار شادمان هستند. اگر این شادمانی از اینروی باشد که سرانجام مشت اسلام سربر و متولیان آن در جامعه ما باز شده، بجا و درست است، لیکن اگر این شادی و خرسندی به سبب رخت بربستن اصل « **معنویت**» از میان مردم ما باشد، باید گفت که این جای غم دارد نه شادمانی. چه که هیچ مردمی بدون برخورداری از یک تکیه گاه روحی هرگز به گشودن گره های کار خود توانا نخواهند بود.

ما اتفاقآ اینک بیش از هر زمان دیگری به معنویّت نیازمند هستیم. چرا که آزادی میهن ما در گرو همین بازگشت به معنویت و همراهی و همیاری و عشق و دوستی است. لیکن معنویتی براستی معنوی و ژرف و انسانی، نه از جنس معنویُت ملایان که خود منبع تمامی مفاسد و بی معنویتی هایی چون دروغ و سالوس و صد رنگی و غارت و شکنجه و قتل و تجاوز است.

و برای بازگشت به سوی منبع نور معرفت و معنویتی راستین و رستگاری، چه کاری نیکو تر و چاره ساز تر از بازگشت به آموزه های نیاکانی خودمان که « **راستی**» در آن چونان گوهری تابناک می درخشد و به ما روشنایی راه و گرمای روح و روان و اراده و توان و امید به زندگی می بخشد.

ممکن است کسانی این سخن مرا نپذیرند، لیکن من بی توجه به عدم پذیرش دیگران، این باور ژرف درونی خود را به روشنی می آورم که تا ما آموزه ها و جهان بینی و باور نیاکانی خود را بر این باور متجاوز و اشغالگر چیره نگردانیم، نخواهیم توانست که دوباره ایرانی شویم. و مادام هم که ایرانی نشده ایم، اگر این فتنه را هم از سر بگذرانیم، دهها فتنه ی دیگر از سوی اشغالگران تازی صفت در کمین سعادت و نیکبختی ما خواهد بود.

ما با این بزرگترین خسارت تاریخی که دادیم، باید یک بار برای همیشه تکلیف خود را با این مانیفست تجاوز و مادرکشی و جنایت و تباهی روشن کنیم. اسلام به ضرب شمشیر خون چکان تازی های وحشی و با کشتار پدران و تجاوز به مادران گران ارج ما، با تخریب فرهنگ و آموزه های ملی ما سایه ی شوم و نکبت بار خود را بر ملک ما گستراند، و بر ما است که با بیرون راندن یکباره و یکسره ی این آیین اهریمنی از ملک نیاکانی خود، دوباره مجد و شکوه و عظمت و شوکت و آبروی به یغما رفته ی خود را به چنگ آریم.

این مهم هم تنها در گرو بازگشت به همان آموزه های بومی و نیاکانی، به ویژه گوهر بی همتای « **راستی**» است که اشغالگران آن اصل بنیادین خردگرایانه و اخلاقی را از جهان بینی و سیاست و فرهنگ اصیل ما پاک کرده، بجای آن، سنت های پلید این آیین ضد بشری سراسر دروغ و نیرنگ و جنایت را گسترش داده اند، آنهم به عنوان ارزشهای آسمانی و خداوندی.همین

www.zadgah.com